

پایان تلخ برای فرهاد چهارده‌ساله در گردنه تنه کردستان، پایانی نبود که بهتر از تلخی بی‌پایان زندگی کولبری‌اش باشد. ۷۲ساعت بعداز پیداشدن جنازه برادر هفده‌ساله‌اش، فرهاد درحالی از دل برف‌های کوهستان پیدا شد که مردم مریوان با نشان دادن تکه‌نانی فریاد می‌زدند «به‌خاطر نان». عکس فرهاد درحالی که دست‌های مشت کرده‌اش از سرما یخ زده است، با انواع و اقسام متن‌ها و شعرهای غم‌انگیز به یکی از پربازخوردترین خبرهای ۲۴ساعت اخیر شبکه‌های اجتماعی تبدیل شده است.

داستان فرهاد

خانواده این دو نوجوان گفته‌اند که فرهاد و آزاد برای اولین‌بار دست به کولبری زده بودند و باری که حمل می‌کردند، کفش و تلویزیون بوده است. بخشدار هورامان هم درباره جزئیات این حادثه گفته است که این نوجوان اهل روستای نی بخش مرکزی مریوان است و روز سه‌شنبه هفته جاری به‌همراه آزاد خسروی، برادر بزرگ‌ترش، به ارتفاعات تنه رفته بودند که هنگام برگشت گرفتار برف و کولاک شدید شدند. برادر بزرگ‌تر این نوجوان ۱۷سال داشت و به‌دلیل سرمای شدید هوا جان خود را از دست داد و همان روز اول، جسدش پیدا شد، ولی به‌دلیل بارش زیاد برف جسد، برادر کوچک‌تر مفقود شد. همین موضوع باعث شد اهالی روستا و نیروهای امدادی ۳روز تمام برای یافتن جسد فرهاد در گردنه تنه و ژالانه جست‌وجو کنند. باتوجه‌به اینکه کت برادر بزرگ‌تر روی بدن فرهاد پیدا شده است، حدس می‌زنند که آزاد برای یافتن کمک از فرهاد جدا شده تا خودش را به جاده اصلی برساند ولی زودتر از آنکه این اتفاق بیفتد، زمین گیر شده است.

«وقتی به سن قانونی رسیدم، تصمیم به این بخشش گرفتم. اوایل دلیل خاصی برای این کار نداشتم، اما کم‌کم انگار برایم به یک نوع اعتیاد خوب تبدیل شد؛ اعتیادی که نه خانمان سوز، که خانمان ساز بود.» این‌ها را یوسف می‌گوید که حالا در پنجاه‌وهفت سالگی، رکورددار اهدای خون است. اوایل انقلاب بود؛ به محض اینکه واجد شرایط شد، اهدای خون را شروع کرد. بدون هیچ وقفه‌ای هر سه ماه یک بار، اهدای خون را ادامه داد، حتی زمان جنگ بالاینکه خودش رزمنده بود، دست از این کار برنداشت. به قول خودش، زمان جبهه، دیگر بهانه‌ای نبود که خون اهدا نکند؛ به این دلیل که در جبهه به خون نیاز بود. البته یوسف، تنها به اهدای خون راضی نشده و پلاسما و پلاکت نیز اهدا کرده است.

خودش می‌گوید آن قدر خون اهدا کرده که شمارش از دستش رفته است. اما براساس آماری که ثبت شده، یوسف بهرایی فر از هجده‌سالگی تاکنون، ۱۰۷مر تبیه خون، ۴۶بار پلاسما و ۴۰مر تبیه پلاکت اهدا کرده است و خدا می‌داند تا به‌حال اهدای خون یوسف، چند زندگی را برای بیماران دوباره به جریان انداخته است. باوجوداین او از این بیم دارد که پس از ۶۰عسال نتواند دیگر خون اهدا کند.

چیپ خالی و جان پر

یوسف می‌گوید: فاصله بین اهدای پلاسما هر ۱۰، ۱۵ یا ۲۰روز است، در صورتی که یک فرد در سال چهار بار بیشتر نمی‌تواند خون اهدا کند؛ ضمن اینکه در زمان اهدای پلاسما، هر لحظه ممکن است برای بیمار اتفاقی بیفتد. باوجوداین از این کار ترس نداشتم، چون کمک به دیگران را دوست دارم. یادم است یک بار از سازمان انتقال خون با من تماس گرفتند و گفتند «بیمار بدحال داریم و به‌دلیل خون ریزی، نیاز به خون دارد.» آن موقع منزل ما در گلپهر بود. وسیله هم نداشتم؛ با اتوبوس خودم را به بیمارستان رساندم.

آن طور که یوسف مدعی می‌شود، هر بار اهدای پلاسما یا پلاکت، برابر با ۶مر تبیه اهدای خون است و به قول خودش، اگر چه جیبش خالی است، جانش پر است و تا به حال به‌دلیل اهدای خون، مشکلی برایش پیش نیامده است. ضمن اینکه سر حال و سلامت است و هفته‌ای دو بار به ورزش فوتسال می‌پردازد و پیاده‌روی‌اش هم قطع نمی‌شود. چون گروه خونی‌اش Oمثبت است، غصه‌ای از اهدای خون به دیگر گروه‌های خونی ندارد.

خاطرات اهدای خون

یوسف خاطرات زیادی از اهدای خون، پلاسما و پلاکت دارد. می‌گوید: در سال‌های گذشته، وقتی پلاسما از افراد می‌گرفتند، به آلمان می‌فرستاند. آنجا پرسوسه‌ای را طی می‌کرد و دوباره به دست خودمان می‌رسید. یادم هست که طی ۲سال متوالی، هیئتی از پزشکان آلمانی برای بررسی مراحل دریافت پلاسما به کشور آمد تا لحظه به لحظه آن را بررسی کند و اعلام کنند این پلاسما به صورت صحیح ارسال می‌شود. اهدای خون از نظر آنها مقررات خاصی داشت، حتی باید اطراف تخت فرد اهداکننده خلوت می‌بود تا در صورتی که برای بیمار اتفاقی رخ

جامانده پشت مرز زندگی

بهت آور مثل تصویر جنازه یخ‌زده کولبر چهارده‌ساله

در گردنه تنه کردستان



چرا کولبری رونق دارد؟

کولبری به‌هیچ‌عنوان پدیده جدیدی نیست و شاید تاریخچه پیدایش آن به حدود ۱۰۰سال پیش برگردد. منطق اقتصادی می‌گوید یکی از فعالیت‌های جمعیتی که در دو طرف مرزها و فاصله ۶۰ تا ۹۰کیلومتری آن ساکن هستند، جابه‌جایی محصولاتی است که در دو سوی مرزها موردنیاز کشور هاست. کالاهایی که در یک طرف ارزان و در طرف دیگر گران است، به‌طور طبیعی بین مرزها و

توسط مرزنشینان جابه‌جا می‌شود. البته شواهد نشان می‌دهد تعداد کولبرهای مناطق مرزی باتوجه‌به مشکلات اقتصادی سال‌های اخیر به‌شدت افزایش پیدا کرده است. می‌گوییم شواهد، چون هیچ آمار رسمی درباره تعداد کولبرها وجود ندارد. از آنجاکه این پدیده بیشتر در مرزهای مشترک غرب کشور با عراق دیده می‌شود، طبق گفته مجلی‌ها مثلاً در شهر مریوان سال گذشته حدود ۶ تا ۷هزار کولبر فعالیت داشتند. رسول خضری، نماینده



با برخی تخفیفات گمرکی استفاده کنند؛ قانونی که باز هم نتوانست باعث سازمان‌دهی کامل کولبران یا پیله‌وران این مناطق شود.

یک میلیون درازای جان!

هرچند ماجرای فرهاد و آزاد آن‌قدر تلخ بود که بتواند به‌صدر اخبار اجتماعی رسانه‌ها و شبکه‌های مجازی برود، باید بگوییم که چنین اتفاقاتی در شغل کولبری اصلاً عجیب نیست. مرگ بر اثر افتادن از ارتفاع، گیر کردن

از سال‌های ایثار تا روزهای رنج

روایت شهرآرا از زندگی رکورددار اهدای خون در مشهد



عکاس: بهمن‌افشار(آرژان) شویبار

جلسات شیمی درمانی بود. بین ۸ تا ۱۲ جلسه، باید هر دو هفته یک بار شیمی درمانی می‌شد. یوسف می‌گوید: نتیجه شیمی درمانی این شد؛ پسرکم که پار‌کور کار می‌کرد، حالا دیگر نمی‌توانست سر پا بایستد. ما ناراحت بودیم اما پسرم ما را دل داری می‌داد.

هزینه‌های سرسام‌آور درمان

او می‌گوید: درمان‌یاس شروع شده بود. هزینه داروهای شیمی درمانی که البته بعضی از آن‌ها به‌ندرت پیدا می‌شد، سنگین بود و به ۴۰هزار تومان می‌رسید. هزینه درمان و سی‌تی‌اسکن هم بیشتر از یک میلیون تومان بود و می‌شود گفت که ماهی ۲میلیون تومان برای درمان پسرکم هزینه می‌کردیم. آن هم در شرایطی که حقوق بازنشستگی‌ام، فقط ۲میلیون و ۷۰۰هزار تومان بود. هزینه‌های درمان از یک‌طرف و درد کشیدن یاس از طرف دیگر، دل‌پدرو ماسد را آزار می‌داد. به قول خودشان، بچه‌ای که خیلی شاد بود، حالا پرخاشگر شده بود. جوان خوش‌قدو بالایشان

ما هم مانند تمام پدرها و مادها فکر می‌کردیم به این دلیل است که هر شب تا دیر وقت چشم‌هایش روی صفحه گوشی می‌چرخد و از بیدار خوابی است. کار به جایی رسید که یاس کاهش وزن پیدا کرد. برای اطمینان به دکتر رفتیم. دکتر هم دستور عکس و سی‌تی‌اسکن داد و گفت که این مشکل حاد است و ممکن است خطرناک باشد. یاس با جستجوی علائم

بیماری، خودش متوجه سرطانش شده بود. یاس فردای آن روز باید در جلسه امتحان نهایی شرکت می‌کرد، اما شب قبلش راهی بیمارستان شد.

مصیبت از همه‌جا می‌رسید

یوسف بازنشسته شرکت برق است و در همین بجه‌وجه بیماری که گریبان ته‌تغاری‌اش را گرفته بود، متوجه شد یکی از اقوام، کلاهِ او را برداشته است. یاس ۱۰روزدر بیمارستان بستری بود و بعد هم قرار شد شیمی درمانی را آغاز کند. در این مدت ورم سر و صورتش خوابید و دردش ساکت شد. بعد از آن قرار بر شروع

به رسم پدر

یونس و یاس، پسران یوسف هم پاجای پای پدر گذاشته و چند باری خون اهدا کرده‌اند تا اهدای خون به رسم خانوادگی آن‌ها تبدیل شود؛ آن‌ها هم رسم ایثار و اهدای خون را به خوبی پاس داشته‌اند. بااین حال از وقتی یونس به سرپازی رفت، دیگر نتوانست خون اهدا کند و دستِ روزگار، یاس را درگیر بیماری کرد.

روز برای اهدا رفت. آن قدر ذهن یوسف درگیر بیماری پسر کوچکش بود که فردای آن روز و در زمان اهدا، رنگ یوسف پرید و دستگاه هشدار داد. پرستارها از این اتفاق متعجب شده بودند. به این خاطر که یوسف هیچ‌وقت سابقه این علائم را نداشت.

در کولاک یا حتی انفجار مین در مسیرهای جنگی که هنوز پاک‌سازی نشده است، برای این شغل کاملاً طبیعی است. حالا به‌این موضوع درگیری نظامی نیروهای امنیت مرزی را هم اضافه کنید که گاهی برای مقابله با قاچاق کالا توسط کولبرها دست به اسلحه می‌شدند؛ اتفاقی که با تذکر رهبر معظم انقلاب در ۱۸دبهبهشت۹۸ در دیدار با کارگران درباره مبارزه باقاچاق کالا از بین رفت. ایشان گفتند: «مراد من از قاچاق، فلان کولبر ضعیف نیست که به آن طرف امرزا می‌رود و چیزی برمی‌دارد و با کول خودبه‌این طرف امرزا می‌آورد. این‌ها که چیزی نیست. این‌ها اهمیتی ندارد و با آن مبارزه هم نشود، اشکالی ندارد. من قاچاق‌های سازمان‌یافته بزرگ را می‌گویم. اینکه ادها و صدها کانتینر اجناس گوناگون قاچاق وارد کشور شود.» اگر برایتان سؤال پیش آمده که درآمد کولبرها، چقدر است باید بگوییم که هزینه کولبری در مرزها براساس وزن بار درنظر گرفته می‌شود. مثلاً سال گذشته نرخ هر کیلو بار کولبری حدود ۴۰۰تومان بوده است که باتوجه‌به توان یک آدم برای حمل بار و البته محدودیت‌های مختلفی که وجود دارد، معمولاً درآمد یک کولبر در ماه چیزی حدود یک‌میلیون تومان برآورد می‌شود. درآمدی که البته برای کولبرها بسیار ایده‌آل هم است چون بعضی از آن‌ها به‌دلیل مشکلات جسمانی که برایشان به‌وجود می‌آید، توانشان آن قدر محدود شده است که به‌زور نتوانند درآمدشان را به ۵۰۰هزار تومان در ماه برسانند. حالا با یک حساب و کتاب ساده می‌توانید متوجه شوید که چرا فرهاد چهارده‌ساله و برادرش مجبور می‌شوند برای کمک خرجی خانواده خود، دل به گردنه‌هایی بزنند که شرایط جوی‌اش آن قدر نامساعد است که معمولاً ۶ماه از سال اجازه عبور و مرور افراد در جاده‌های مناطق هم داده نمی‌شود! ●

لاغر شده و بر اثر شیمی درمانی تمام موهای ریخته بود. چهره‌اش از این رو به آن رو شده بود. در بیمارستان به جوان کم‌حوصله معروف شده بود. موافقی که بیمارستان بود، دائم از خانواده می‌خواست که او را به خانه ببرد؛ تحمل درد از حد توانش بیشتر شده بود.

یوسف ادامه می‌دهد: از یک طرف بابت اعتماد بیجایی که کرده بودم، بدهکار بودم و از طرف دیگر باید هزینه‌های درمان پسرکم را جور می‌کردم. خانه و ماشین را قبل از بیماری یاس فروخته بودم و اجاره‌نشین بودیم. راهی برای مانده بود جز اینکه ائتم از این و آن قرض بگیرم و برای درمان پسرکم هزینه کنم.

سال‌های سخت پیش‌رو...

ماسدر یاس هم می‌گوید: سرطان، اسمم وحشتناکی دارد. به‌خصوص اینکه پدرم و یکی دیگر از اقوام، سرطان داشتند. آن‌ها هم دچار عوارضی مانند یاس شده بودند. باور کنید وقتی که از آن روزها تعریف می‌کنم، تمام بدنم می‌لرزد. حالا ۷ماه از شروع بیماری‌ای که حتی شنیدن اسم آن برای همه ما هولناک است، می‌گذرد؛ خوشبختانه یاس از آن دست آدم‌های خوش شانس بود که زود متوجه بیماری‌اش شدند و بدنش به درمان جواب داد. یاس بر اثر این بیماری، چهره‌اش خیلی تغییر کرد، تمام بدنش پر از دانه‌هایی شبیه ابله‌مرغان شد که هنوز هم اثرات آن هست. حتی مجبور به ترک تحصیل شد، اما بالاخره سلامتی‌اش را به دست آورد و حالا برای حمایت از روزهای فداکاری مادر و پدرش، در یک ساندویچ‌فروشی کار می‌کند تا کمک خرج پدر باشد.

یوسف می‌گوید: من ۳۰سال حسابدار بودم و شش دانگ حواسم جمع بود که یک‌ریال این طرف و آن طرف نشود، اما در آخر چک‌هایم را به اجرا گذاشتند. حالا حقوق بازنشستگی‌ام بیشتر شده است، اما حدود ۲میلیون تومان پول اعسار چک‌هایم را در شورای حل اختلاف می‌دهم. بابت پول‌هایی که برای درمان پسرکم قرض کرده‌ام، ۳۰میلیون تومان بدهکار هستم. ضمن اینکه پسرکم نوزده‌سالش تمام شد و از اوایل مهر ماه بیمه تأمین اجتماعی به او تعلق نگرفت. پسرکم محصل نبود و گواهی اشتغال به تحصیل هم نداشت؛ البته حالا در مدرسه شبانه‌روزی درس می‌خواند. یوسف با لیخند تلخی از حال و احوال ایسن روزهایش یاد می‌کند و می‌گوید: یاس کمتر غذا می‌خورد تا هزینه‌های خانه کمتر شود؛ طبق برنامه غذایی دکتر باید هفته‌ای یک بار ماهی بخورد، اما ماهی گران است، ماهی دوبار باید برای چکاپ مراجعه کند اما این کار هر بار ۵۰۰هزار تومان هزینه دارد و او از عهده مخارجش بر نمی‌آید و سایر هزینه‌های زندگی هم که شوخی بردار نیست، یوسف از دوره جوانی با اهدای خون، از بسیاری از بیماران دستگیری کرد؛ لطفی که هنوز هم از آن مضایقه نمی‌کند. هرچند سرطان بارش را از زندگی او و فرزندش جمع کرد و رفت، هنوز بار هزینه‌های مالی‌ای که این بیماری با خودش به همراه آورد، روی دوش خانواده مانده است.

حرف‌های آخر را یوسف اینگونه می‌گوید: اگر امروز خدا پسرم را دوباره به من برگرداند، همه را به دلیل تلاش برای دستگیری از مردم و اهدای رستم خون می‌دانم. ●